

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: بهرام
فرستنده: مناف فلکی فر
۰۴ فبروری ۲۰۱۶

توضیح پیام فدائی: آن چه در زیر می آید ، طرح بحثی با عنوان "چگونه می توان قدرت حاکمه در ایران را در هم شکست" ، می باشد که در یکی از جلسات آموزشی تشکیلاتی ، از سوی رفیق بهرام ارائه شده است. این طرح بحث از حالت گفتار به نوشتار تبدیل شده و به این وسیله در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

قیام یا جنگ توده ئی چگونه می توان قدرت حاکمه را در هم شکست؟

در صفوف کمونیست ها و انقلابیون ، هر زمان بحث چگونگی در هم شکستن ماشین دولتی بورژوائی و کسب قدرت سیاسی به وسیله کارگران و ستمدیدگان طرح شده، همواره و تاکنون دو راه مطرح شده است. یکی راه قیام مسلحانه شهری و دیگری راه جنگ توده ئی طولانی. مثلاً به عنوان یک نمونه "اقلیت" قیام مسلحانه شهری را راه انقلاب ایران ذکر می کند، در حالی که چریکهای فدائی خلق از سال ۴۹ تا به امروز راه جنگ توده ئی طولانی را راه نابودی قدرت حاکم و کسب قدرت سیاسی به وسیله کارگران و ستمدیدگان مطرح کرده اند.

من در این بحث می خواهم توضیح بدهم که در چه شرایطی می شود گفت که قیام راه به دست گرفتن قدرت سیاسی است، و در چه شرایطی نمی شود این طور گفت، و معلوم کنم که در جامعه ما قیام راه درست کسب قدرت سیاسی نیست و جنگ توده ئی راه حل درستیست.

قبل از پرداختن به این نظرات لازم است توضیح بدهم که اساساً در چه شرایطی می شود گفت که قیام، راه به دست گرفتن قدرت سیاسی است؛ و آن هائی که امروز در رابطه با ایران هم چنین می گویند از نظر خودشان به چه تجربه هائی در این زمینه اشاره دارند. با توجه به این که بیشتر آن هائی که راه انقلاب ایران را راه قیام قلمداد می کنند اکثراً روی تجربه روسیه تکیه می کنند بهتر است ما هم اول به این موضوع بپردازیم. و در گام اول به انقلاب ۱۹۰۵ و قیام دسمبر در این انقلاب اشاره کنیم.

همان طور که می دانید در سال ۱۹۰۵، کارگران و توده های رنجیده در روسیه دست به اعتصابات و اعتراضات گسترده ای زدند که در ادامه خودش به انقلابی بزرگ منجر شد و در جریان این انقلاب، قیام توده ئی بزرگی رخ داد.

اما این قیام سرکوب شد. با این حال این حرکت توده ها تجربیات مهمی را در اختیار انقلابیون قرار داد که لنین توانست با جمع بندی آن ها در واقع تئوری انقلابی روسیه را رشد داده و غنی تر بکند.

توده هائی که در سال ۱۹۰۵ دست به اعتصاب و اعتراض زده بودند، در عمل می دیدند که به صرف اعتصاب نمی توانند به مطالبات شان برسند. لنین مطرح میکند که، در شرایطی که مبارزه کارگران رشد کرده بود و حتی به صورت خودبه خودی قالب جدیدی از مبارزه را شکل میدادند، و عملاً هم می خواستند که توسط نیروهای سیاسی رهبری شوند، این نیروها عملاً توان رهبری توده ها را نداشتند. بنابراین وقتی که این اعتصابات شکل های جدیدی پیدا کردند و بالاخره قیام مسلحانه صورت گرفت این قیام عملاً فاقد رهبری بود و چون حرکتی خودبه خودی بود، ضد انقلاب هم توانست دستگاه سرکوبش را متناسب با شرایط، سازماندهی بکند و این قیام های خودبه خودی را سرکوب بکند. از آن جا که قیام دسمبر سال ۱۹۰۵ یک قیام بدون رهبری بود شکست خورد و این واقعیت بار دیگر نشان داد که قیام مسلحانه حتماً باید رهبری انقلابی داشته باشد تا به پیروزی برسد و الاً حتماً شکست میخورد. لنین در رابطه با این عدم رهبری در جمع بندی خود از "درس های قیام مسکو" می نویسد: "ما رهبران پرولتاریای سوسیال دمکرات در دسمبر به آن سرداری شبیه بودیم که در استقرار هنگ های خود به قدری ناشی گری به خرج داده بود که قسمت اعظم واحدهای او نتوانستند در نبرد شرکت جویند".

به کار گیری تجربیات همین شکست ها باعث شد که بلشویک ها در سال ۱۹۱۷ قادر بشوند قیام را رهبری و به این وسیله قدرت دولتی را به دست بگیرند. جالب و آموزنده است که وقتی لنین تئوری انقلابی خودش را مطرح میکند و نشان میدهد که در یک موقعیت انقلابی می توان با توسل به قیام قدرت دولتی موجود را در هم شکست و قدرت را کسب نمود از سوی مخالفانش یعنی اپورتونیست های آن زمان، متهم میشود به بلانکیست بودن. ولی لنین نشان میدهد که بحث بر سر این نیست که باید با ترور و یا اقدامات فردی و قهرمانانه و یا با توطئه اقلیتی متمرکز، قدرت سیاسی را کسب نمود، به عکس این جا بحث بر سر یک قیام مسلحانه توده ای است که با شرکت وسیع ترین توده ها در یک موقعیت انقلابی، با از بین بردن بازوی سرکوب دولت ضدانقلابی و متلاشی کردن قدرت ضد انقلابی حاکم، در واقع به توده های قیام کننده امکان کسب قدرت سیاسی را می دهد. قیامی که به قول رفیق احمدزاده وجه مشخصه اش "جنبش وسیع و ناگهانی توده ها همراه با رهبری" است.

لنین در سال ۱۹۱۷ با طرح لزوم تسخیر قدرت سیاسی و مسأله قیام مسلحانه توده ای، به ضرورت های مشخص مبارزاتی دوره خودش پاسخ میدهد و توده ها و نیروهای انقلابی را حول محور قیام مسلحانه توده ای سازمان میدهد و با فرا رسیدن موقعیت انقلابی قیام را شروع میکنند که در نهایت هم قیام به پیروزی میرسد. می بینیم که قیام سال ۱۹۰۵ چون رهبری نداشت و خودبه خودی بود، شکست میخورد ولی قیام ۲۴ اکتبر سال ۱۹۱۷ را چون بلشویک ها که در رأس شان لنین قرار داشت رهبری کردند پیروز شد و بلشویک ها توانستند قدرت دولتی را به دست بگیرند.

بنابراین نکته مهمی که در رابطه با انقلاب روسیه باید به آن توجه کرد اینست که آن جا با این که استبداد وجود داشت، ولی به هر حال شرایط طوری بود که رهبری انقلابی توانست شکل بگیرد. کارگرها در سندیکاها متشکل شده بودند و حتی محفل های کارگری نیمه علنی هم فعالیت داشتند و با نیروهای سیاسی جامعه هم در تماس بودند. رفیق مسعود احمدزاده در صفحه ۵۶ کتاب خود آن چه را که لنین در کتاب "چه باید کرد" در رابطه با ارتباط محافل روشنفکری با محافل کارگری و توده های کارگران و انتقال آگاهی سوسیالیستی از طریق ارتباط محافل روشنفکری با کارگران تشریح شده، از قول لنین نقل می کند که چون کاملاً به بحث ما مربوط است به آن اشاره می کنم. رفیق احمدزاده می نویسد:

لنین یک محفل تیپیک روسیه آن زمان را چنین تصویر می‌کند: "یک محفل دانشجویی ... با کارگران رابطه برقرار نموده و به کار اقدام می‌نماید. محفل رفته رفته دامنه ترویج و تبلیغ را وسیع کرده و به مناسبت همین واقعیت پدید آمدن خود حُسن توجه قشرهای نسبتاً وسیع کارگران و حُسن توجه قسمتی از جامعه تحصیل کرده را که به "کمیته" پول رسانده و دائماً دسته‌های جدیدی از جوانان را در اختیار آن می‌گذارند، جلب می‌نماید. نفوذ و اعتبار کمیته (یا اتحاد مبارزه) بالا می‌رود، خلاصه، فعالیت شان وسیع می‌شود، کمیته این فعالیت را کاملاً به طور خودبه‌خودی توسعه می‌دهد - همان اشخاصی که یک سال یا چند ماه پیش از این، در محفل‌های دانشجویان سخن می‌گفتند و مسأله "چه باید کرد؟" را حل می‌کردند، آن هائی که با کارگران ارتباط برقرار نموده و اوراقی تهیه و نشر می‌نمودند، حالا با دسته‌های دیگر انقلابیون ارتباط برقرار می‌کنند، مطبوعاتی به دست می‌آورند، دست به کار نشر روزنامه محلی می‌شوند، از تشکیل نمایش‌ها سخن به میان می‌آورند، و سرانجام به عملیات جنگی آشکار می‌پردازند ..."

البته اگر به تاریخ و حتی ادبیات آن زمان روسیه توجه بکنیم میتوانیم نمونه‌هایی را هم مثال بزنیم. مثلاً در کتاب درباره ادبیات ماکسیم گورکی به نمونه محفل‌هایی که آن موقع وجود داشت بر می‌خوریم. با توجه به آن چه که لنین گفته و رفیق احمدزاده در کتابش شرح داده، روشن است که در شرایط روسیه پیوند بین کمونیست‌ها با طبقه کارگر در عمل متحقق شده بوده و به همین دلیل هم بلشویک‌ها توانستند مبارزات کارگران را سازماندهی و رهبری کنند. در واقع هم طبقه کارگر در جریان مبارزات خودشان در اتحادیه‌ها و سندیکاها متشکل شده بودند و هم شرایط روسیه طوری بود که روشنفکران می‌توانستند در مبارزه کارگران شرکت کنند و با محافل کارگری ارتباط بگیرند و از این طریق خودشان را به عنوان یک نیروی سیاسی متشکل کنند. این طوری بود که بلشویک‌ها توانستند قیام مسلحانه توده‌ئی را سازماندهی و رهبری بکنند.

حالا با در نظر گرفتن این واقعیت‌ها بر می‌گردیم به شرایط جامعه ایران. آنهایی که راه به دست گرفتن قدرت سیاسی را در ایران قیام میدانند اگر منظورشان قیام خودبخودی است، همان‌طور که تجربه روسیه نشان داده و یا تجربه‌های دیگر، یک قیام توده‌ئی بدون رهبری انقلابی محکوم به شکست است. ولی اگر منظورشان قیام توده‌ئی است که قرار است پیروز شود، آن وقت مسأله‌ای است که چه سازمان یا حزبی این قیام را رهبری بکند؟ شرایطی که در روسیه زمان لنین در رابطه با مبارزات کارگران موجود بود، در ایران نه در زمان شاه وجود داشت و نه در حال حاضر در زمان جمهوری اسلامی وجود دارد. وقتی دیکتاتوری امکان نمیدهد که کارگرها متشکل شوند، و نیروهای سیاسی هم نمی‌توانند مثل روسیه با شرکت در مبارزات کارگران خودشان را متشکل بکنند پس یک نیروی سیاسی چطور قرار است با کارگران ارتباط برقرار بکند و قیام آن‌ها را رهبری کند؟ در نتیجه با توجه به تفاوت شرایط ایران با روسیه، در ایران مسأله این است که چطور می‌شود وضعی به وجود آورد که هم کارگرها بتوانند متشکل شوند و هم نیروهای سیاسی بتوانند با آن‌ها در تماس دائم باشند و مبارزات آن‌ها را رهبری بکنند؟

رفیق احمدزاده با توجه به تجربه کوبا، مطرح می‌کند که خلاف روسیه که پیشاهنگ در طی یک مبارزه اقتصادی - سیاسی توانست حمایت اکثریت توده‌ها را جلب بکند و قیام مسلحانه توده‌ئی بکند، در کوبا این نیروی پیشاهنگ نمیتوانست به وجود بیاید مگر این که خودش مبارزه مسلحانه را شروع بکند. یعنی این که یک گروه مبارز انقلابی با نیروی محدودی که داشت، مبارزه مسلحانه را شروع کرد و در واقع با نشان دادن راه مبارزه، توده‌ها را به مبارزه دعوت کرد و توانست با جلب حمایت توده‌ها گسترش پیدا بکند و با تداوم مبارزه مسلحانه رفته رفته توده‌ئی تر شود و در نهایت با توده‌ئی شدن مبارزه مسلحانه انقلاب به پیروزی رسید. در واقع به جای این که در یک پروسه زمانی

محدود قیام مسلحانه توده ئی شکل بگیرد و قدرت سیاسی را قبضه کند در واقع در طی یک جنگ توده ئی طولانی انقلاب به پیروزی رسید.

در چین هم با این که در یک شرایط خاصی حزب کمونیست توانسته بود به وجود بیاید ولی این حزب در نهایت نه با قیام به صورت کلاسیک، بلکه با مبارزه مسلحانه توانست توده‌ها را در طول جنگ توده‌ئی طولانی بسیج کند و انقلاب را به پیروزی برساند. در واقع می بینیم که در شرایطی که نیروی انقلابی با مبارزه اقتصادی - سیاسی نمی تواند امر مبارزه را پیش ببرد، توانسته در طی جنگ توده‌ئی طولانی، توده‌ها را بسیج کند و انقلاب را به پیروزی برساند. رفیق احمدزاده برای این که دلایل این امر را به خصوص در شرایط مشخص ایران توضیح بدهد شرایط جامعه را تحلیل میکند و با توجه به تحت سلطه بودن کشور، پروسه گسترش سلطه امپریالیستی را در ایران مورد بررسی قرار می دهد.

رفیق نشان میدهد که فئودالیسم با کودتای رضاخان وابسته امپریالیسم شده، در واقع فئودالیسم که با انقلاب مشروطه ضعیف شده بوده برای بقای خودش متحد سیاسی امپریالیزم شده و در واقع در این پروسه تبدیل شده به فئودالیسم وابسته، و بورژوازی وابسته هم در ایران در رابطه با امپریالیسم شروع به رشد کرده و وقتی هم که منافع امپریالیسم با فئودالیسم تضاد پیدا کرده در واقع امپریالیسم، فئودالیسم را که تبدیل به مرده ای شده بود با انقلاب سفید آریامهری دفنش می کند.

رفیق احمدزاده مطرح می کند که از نظر کلاسیک وقتی بورژوازی کم کم مواضع قدرت اقتصادی را به دست آورد، به وسیله آن قدرت سیاسی را هم تصاحب می کند که بتواند هر چه بیشتر قدرت اقتصادی اش را مستحکم تر بکند، ولی در کشورهای تحت سلطه اش برای تأمین منافع اقتصادی اش به قدرت سیاسی - نظامی اش تکیه می کند تا با توسل به قهر ضدانقلابی منافع اقتصادی اش رو تضمین بکند. در این شرایط در ایران که امپریالیسم در مقابل مردم قرار گرفت از طریق دولت های وابسته به خود جز با اعمال دیکتاتوری نمی توانست و نمی تواند سلطه خودش را حفظ کند. بنابراین روبنای نظام حاکم در ایران الزاماً دیکتاتوری است، حالا با هر توجیه ایدئولوژیک که تبلیغ شود.

در شرایط حاکم بودن دیکتاتوری که ضدانقلاب، مبارزات کارگرها و توده‌ها را سرکوب می کند و اجازه هیچ تشکلی را به آن ها نمیدهد و از طرفی هم نیروهای سیاسی را، که اغلب پراکنده اند، سرکوب میکند. خب، در این شرایط است که عملاً به دلیل دیکتاتوری از سندیکا و تشکل های صنفی مستقل هم خبری نیست، و نیروهای انقلابی هم که با توده‌ها ارتباطی ندارند - منظورم ارتباط ارگانیک است - و عملاً مبارزات اقتصادی طبقه کارگر سرکوب می شود و ارتقاء پیدا نمی کند. پس نیروهای سیاسی نمیتوانند به شکلی که در روسیه بود این مبارزات را ارتقاء بدهند، با کارگرها ارتباط بر قرار بکنند و به آن ها آگاهی سیاسی بدهند. و در نتیجه جنبش ها و قیام های خودبه خودی عملاً بدون رهبری می مانند و شکست می خورند.

با توجه به مجموع این شرایط است که ما می بینیم که عملاً در ایران از راهی که انقلابیون در روسیه طی کردن، امکان تشکیل حزب مارکسیست - لنینیست واقعی که تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش های خودبه خودی است، در واقع به صورت کلاسیک وجود ندارد.

اگر موقعی در روسیه می شد با مبارزه اقتصادی - سیاسی، حزب تشکیل داد و با بسیج توده‌ها دست به قیام زد، در شرایط ایران عملاً این شرایط وجود ندارد و دیگر شکل اصلی مبارزه نمی تواند صرفاً سیاسی و یا صرفاً اقتصادی - سیاسی باشد.

این نکته را هم بگویم که اگر نیروئی نشست که یک اتفاقی بیفتد و توده‌ها بریزند در خیابان و این نیرو تشریف بیاورد و رهنمود بدهد و مبارزه را رهبری کند در واقع خوش خیالی است. به قول رفیق احمدزاده، توده‌ها وقتی رهبری یک نیروی انقلابی را می‌پذیرند که در عمل تبدیل به پیشرو شده باشد یعنی با شرکت در مبارزه توده‌ها، اعتماد آن‌ها را جلب کرده باشد و توانسته باشد به ضرورت‌ها پاسخ عملی درستی بدهد.

رفیق احمدزاده براساس تحلیل مشخص از شرایط ایران (که در کلی‌ترین شکل طرح کردم) مطرح می‌کند که مبارزه در شرایط مشخص ما سیاسی - نظامی است، و شیوه عمده مبارزه، مبارزه مسلحانه است که بقیه شیوه‌های مبارزه در پیوند با این شکل مبارزه، کارکرد دارند. و این سازمان‌های سیاسی - نظامی هستند که می‌توانند تداوم کاری داشته باشند و با وارد آوردن ضربه‌های سیاسی - نظامی به دشمن راه مبارزه را به توده‌ها نشان بدهند و با جلب حمایت آن‌ها گسترش پیدا کنند و رفته رفته مبارزه هم توده‌ئی می‌شود. و در نهایت در بستر جنگ توده‌ئی طولانی است که می‌شود مسأله حزب و تسخیر قدرت سیاسی را حل کرد.

به عنوان جمع‌بندی، یک بار دیگر این را بگویم که با توجه به شرایط مشخص ایران، قیام در یک پروسه کوتاه زمانی اتفاق می‌افتد، در حالی که جنگ توده‌ئی طولانی، یک پروسه زمانی طولانی و مدت آن هم بستگی دارد به مقاومت ضدانقلاب. و قیام در طی یک مبارزه اقتصادی - سیاسی سازماندهی می‌شود و جنگ توده‌ئی طولانی در پروسه مبارزه سیاسی - نظامی.

پاسخ به دو سؤال:

- در ایران به دلیل دیکتاتوری امکان تشکیل سندیکا و اتحادیه کارگری وجود ندارد. اهمیت این امر در رابطه با قیام چیست؟

در این مورد باید بگویم که وقتی ما قیام مورد نظر لنین را در نظر بگیریم، می‌بینیم که در واقع برای چنین قیامی به طبقه ای سازمان یافته و حزبی که با این طبقه در آمیخته نیاز داریم. خوب معلوم است که وقتی از طبقه سازمان یافته سخن گفته می‌شود منظور این است که این طبقه در همین سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری و خلاصه هر نوع تشکل دیگری که طی مبارزه اقتصادی - سیاسی به وجود آمده، متشکل شده باشند. و سازمان‌های سیاسی هم حالا در هر روندی که شکل گرفته باشند با شرکت در مبارزه اقتصادی - سیاسی کارگران، بتوانند از طریق سندیکاها و اتحادیه‌ها، در واقع در مبارزه این طبقه سازمان یافته با آن‌ها پیوند پیدا کنند، تا امکان اولاً رهبری این طبقه سازمان یافته را به دست بیاورند و بعد هم این که با عمل انقلابی متناسب با شرایط خودشان سطح مبارزه این طبقه را ارتقاء بدهند. مثلاً در روسیه چون شرایط و امکان مبارزه اقتصادی - سیاسی بود و طبقه کارگر و توده‌ها یواش یواش متشکل شده بودند و نیروهای سیاسی توانسته بودند مسأله حزب را حل بکنند و در واقع می‌بینیم که بخش زیادی از مسائل تا لحظه قیام حل شده بوده و امکان رهبری قیام به وجود آمده بود.

حالا در ایران چه دوره شاه چه الان در واقع دیکتاتوری مانع تشکیل اتحادیه و سندیکاها می‌شود که در واقع از این طریق مانع سازمان یافتن طبقه کارگر می‌شود. و از طرفی هم سازمان‌هایی که شکل اصلی مبارزه شان اقتصادی - سیاسی، در شرایط دیکتاتوری می‌بینیم که در قدم اول حتی خودشان مشکل متشکل شدن دارند، یعنی متشکل کردن طبقه کارگر حول قیام پیشکش، از حفظ و تداوم کاری خودشان عاجزند، چه برسد به این که سطح مبارزه را ارتقاء بدهند و قیام را سازماندهی کنند. در مسأله قیام نکته مهم در واقع داشتن رابطه ارگانیک و توده‌ئی است، که در واقع از طریق همین سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری و سایر اشکال تشکل کارگرها امکان پذیر است. و دیکتاتوری وقتی اجازه نمی‌دهد این نهادها کارگری تشکیل بشود در واقع مانع ارتباط توده‌ئی و ارگانیک مبارزین انقلابی از

طریق مبارزه اقتصادی - سیاسی با پایه توده ئی خودش می شود. به همین دلیل است که در شرایط دیکتاتوری ایران، امکان و شرایط ایجاد حزب و قیام و اینها را در واقع می بینیم که در عمل از طریق مبارزه سیاسی - اقتصادی، عملاً وجود ندارد. برای تشکیل حزب و سازماندهی قیام، متشکل شدن کارگرا و وجود سندیکاها و اتحادیه ها ضروری است، وقتی که این نهادهای کارگری نمی توانند تشکیل بشوند در واقع، می بینیم که در این جا مبارزه سیاسی - اقتصادی دیگر در واقع نمی تواند شکل اصلی مبارزه باشد.

- نیروهای سیاسی همواره برای رد جنگ توده ئی طولانی به قیام بهمن اشاره می کنند، آیا خود این قیام و تجربیات ناشی از آن ستراتیژی جنگ توده ئی را رد می کند؟!!

اولاً همان طور که می دانیم این قیام، یک قیام سازمان یافته نبود و یک قیام خودبه خودی بود. بعد هم ما وقتی خوب به اتفاق هائی که در این قیام خودبه خودی افتاد، دقت کنیم، می بینیم که به عکس ادعاهای این ها، در واقع درستی مبارزه مسلحانه هم ستراتیژی و هم تاکتیک را ثابت می کند. مثلاً، مگر ادعا نمی کنند که مبارزه مسلحانه جدا از توده ست؟! یا ادعا می کنند که اینها رفته بودند در خانه های تیمی مخفی شده بودند و هیچ ارتباطی با توده ها نداشتن؟! ولی آیا شعار ایران را سراسر سیاهکل می کنیم، و یا، فدائی فدائی تو افتخار مائی، نشان نمیدهد که در شرایط ایران راه ارتباط با توده ها همین مبارزه مسلحانه ست؟! کدام یکی از این سیاسی کارها توانستند این رابطه عمیق را با توده ها برقرار کنند؟! مگر غیر از این است که توده ها با الهام از مبارزه مسلحانه حمله کردند ارتش، و اینها را خلع سلاح کردند و سعی کردند که مسلح شوند؟! مگر غیر از این است که همه این تجربه ها نشان میدهد که چریکهای فدائی خلق توانستند با عمل درست انقلابی نقیبی بزنند به انرژی انقلابی توده ها؟!!

وقتی ما دلایل شکست قیام بهمن را بررسی می کنیم، خلاف ادعای این ها، می بینیم که، دقیقاً قیام شکست خورد، چون نه طبقه سازمان یافته بود و نه سازمان در آمیخته با طبقه و مسلح به خط انقلابی، در صحنه بود. چون به ستراتیژی مبارزه مسلحانه عمل نشد، سازمان چریکهای فدائی خلق نتوانست کار مهمی انجام دهد و حتی نتوانست از این قیام استفاده بکند. در شرایطی که توده ها به دعوت مبارزه مسلحانه پاسخ داده بودند، خلاف ادعای این ها، تنها شانس پیروزی انقلاب این بود که به جای این که توده ها را دست به سر کنند، که ترکمن صحرا و کُردستان نشان داد که اگر بخواهد انقلاب به پیروزی برسد، باید برود و در روستاها مبارزه مسلحانه توده ئی شود، که بتواند به ضرورت های جدیدی که به وجود آمده بود، پاسخ بدهد. همان طور که رفیق احمدزاده مطرح کرده، در شرایط مشخص ایران، فقط از طریق مبارزه مسلحانه است که می شود شرایط ایجاد و بقای حزب واقعی طبقه کارگر را فراهم کرد و با جنگ توده ئی طولانی است که انقلاب به پیروزی می رسد. به نظرم ما از هر جنبه ای که به قیام بهمن نگاه کنیم، این قیام درستی تئوری مبارزه مسلحانه را ثابت می کند. به قول شاملو، اینها با این که آفتاب توده ها را دیدند، ولی روز را انکار کردند و هنوز هم می کنند.

به نقل از : پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۱۹۹ ، دی ماه [جدی] ۱۳۹۴